

# فرهنگ مبین

سبب و بررسی واژگان قرآن کریم

www.ketab.ir

گردآوری و تالیف:

حمید مهدوی



مهدوی، حمید، ۱۳۴۱.  
فرهنگ مبین: شرح و بررسی واژگان قرآن کریم / حمید مهدوی.  
تهران: نشر احسان، ۱۳۹۳

فیفا

۷۵۶ ص. ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۹۶۹-۳ SBN:

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: قرآن - واژه‌شناسی، قرآن - واژه‌نامه‌ها، قرآن -  
مسائل لغوی

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۴۴۰/۲/۸۸۷/۲ BPA۲

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۳

کتابخانه ملی ایران ۳۱۰۳۷۴۹

## فرهنگ مبین

+ مؤلف: حمید مهدوی

+ ناشر: نشر احسان

+ چاپخانه: مهارت

+ نوبت چاپ: اول- ۱۳۹۳

+ تیراژ: ۲۰۰۰

+ قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

+ شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۹۶۹-۳



تهران: خ انقلاب، روبروی دانشگاه  
مجموع فروزنده شماره ۴۰۶  
تلفن: ۶۶۹۵۴۳۰۳

## مقدمه

بخش عمده‌ای از درک و دریافت گفتار و نوشتار هر زبان درگرو فهمیدن وجوه گوناگون کاربرد واژگان و ترکیبات آن است. زبان عربی و به ویژه زبان قرآن کریم - که تحلیل الفاظ آن، موضوع این کتاب است، مانند هر زبان دیگری - سرشار از کلمات چند معنایی بامفاهیم متعدّد می‌باشد. از این رو چنانچه هرواژه‌ای در بستر مناسب و طبیعی خود قرار داده و معنی نشود، درک حقیقی متن نیز محقق نمی‌گردد. منظور از «بستر مناسب و طبیعی» آن است که در بررسی معنی هرواژه به موارد زیر - که در توسعه‌ی زبان از حیث شمول معنایی و تحوّل معنایی، نقش اصلی را ایفا می‌کنند، توجه شود:

### ۱- احتمال چند معنایی بودن واژه<sup>۱</sup>

۲- تحوّل معانی: در طول ده‌ها یا صدها سال برخی از واژگان در روند تطوّر و تحوّل، معانی متفاوت و بعضاً متضادی می‌یابند، اما تناسب میان معانی - اگر چه ظاهراً به چشم نمی‌آید - قابل درک است؛ مانند: واژه‌ی «عقل» که در اصل به معنی بستن زانوی شتر و ممانعت از حرکت اوست. «عقال» هم زانوبند شتر است. بر این پایه «عقل» در معنی «خرد و شعور» به کار رفته، زیرا عاملی است که نفس سرکش آدمی را مهار می‌کند! و یا واژه‌ی: «تَقْوَى» که در آغاز تنها به معنی «سپهر» و هر وسیله‌ی حفاظتی شبیه آن بوده است، سپس در شریعت به معنی پرهیزگاری و هر عاملی که انسان را از گناه و آلودگی حفظ کند، به کار می‌رود.

۱. مانند: «جَبَر» که در آیه ۸۰ سوره حجر به معنی «زمین محصور»، در آیه ۵ سوره فجر به معنی «خرد» و در آیه ۱۳۸ سوره انعام به معنی «حرام» و «ممنوع» به کار رفته است.

۳- عوامل معنا ساز شامل: «اصطلاح»<sup>۱</sup>، «استعاره»<sup>۲</sup>، «مجاز»<sup>۳</sup>، «کنایه»<sup>۴</sup> و «ترکیب»<sup>۵</sup>

۴- اشتقاق یا همان انتقال افعال و اسامی به قالب های تصریفی، مثل: مادهی «علم» با وجوه معنایی گوناگون در میزان های اسمی، وصفی و فعلی نظیر: «عالِم»، «معلوم»، «علیم»، «عَلِمَ»، «عَلَّمَ»، «مُعَلِّم»، «مُعَلِّمٌ»، «إِعْلَامٌ»، «إِسْتِعْلَامٌ»، «تَعْلِمٌ» و...

یا: [زید، ازدیاد، تزاید(اسم)، زائد، مزید(وصف)، زاده، یزید، یزاید(فعل)]

۵- روح متن: در موارد بسیاری معنی لغات و برخی مفاهیم مستنبط از آنها نه تنها کمکی به فهم متون نمی کنند، که موجب دور شدن از مقصد نیز می گردند! در چنین مواردی برای پرهیز از اشتباه - در فهم هر نوع متنی - به قول ادیب و سبک شناس بنام آلمانی، لئو اسپیتزر: «برای دریافت روح یک متن در مرحله نخست باید آن را بارها خواند و مجذوبش شد و با فضای آن انس گرفت، تا ناگهان یک یا چند ویژگی منحصر به فرد تکرار شونده اش بر جستجوگر رخ نماید. در مرحله ی بعد باید به دنبال توضیح و تفسیر روانشناسانه ی این مختصات تکرار شونده رفت و دریافتن ارتباط بین آنها و جان و خرد نویسنده مجاهده کرد. در مرحله ی سوم باید برای تأیید و تأکید یافته و نظر خود، دوباره از مرکز اثر به سطح بازگشت و مختصات و شواهد و مدارک دیگری را باز جست.»<sup>۶</sup>

بر پایه ی سخن اسپیتزر و من باب مثال چند آیه ی قرآن کریم رامبتنی بر «اقتضای روح متن» بررسی می کنیم؛

مثال نخست: می بینیم که طرز تلقی بسیاری از آیه ۷۲ سوره احزاب ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ چنین است که گویی: انسان کار نسنجیده ای کرده که بار امانت (اختیار یا هر چیز دیگری) را به دوش کشیده است؛ جایی که مظاهر عظمت و قدرت از تقبل «بار» اجتناب کردند این انسان است که از سر نادانی و تشخیص ندادن مصلحت خویش تن به پذیرش این بار بزرگ می دهد!

ولی واقع امر، آن گاه که به روش اسپیتزر روان و اندیشه را مانوس متن (قرآن) و کلام مفسر و مبین بزرگش، رسول الله ﷺ می سازیم، متوجه می شویم که حقیقت غیر از آن طرز تلقی ابتدایی و

۱. مانند: «خرق»: شکافتن؛ که در آیه ی ۱۰۰ سوره انعام در معنی «افترا» و «دروغ بستن» به کار رفته است. یا واژه ی «ادعیاء» که در آیه ۴ از سوره احزاب به معنی «فرزند خوانده» می باشد.

۲. مانند: «غطاء»: سرپوش و برده؛ که در آیه ۲۲ سوره «ق» به طریق استعاره در معنی «تعلقات دنیوی» به کار رفته است.

۳. مانند: «رقبة»: گردن؛ که در آیه ۶۰ سوره توبه مجازاً و به علاقه ی لازمیت به معنی «برده» می باشد.

۴. مانند: «خفص جناح» در آیه ۸۸ سوره حجر که منظور از آن «مهرورزی و محبت» است.

۵. به جز ترکیب وصفی سه گونه ی دیگر ترکیب عبارت است: مزجی، مانند: «مُتَلَبِّک»؛ ایستادی، مانند: «جاء الحق» و ترکیب اضافی که این مورد متعدد در قرآن کریم به کار رفته است، مانند: أولوا الاِصر، ذو حظ، ذو سعة

۶. سیروس شمیس، کلیات سبک شناسی، ص ۲۱

سطحی است! چگونه می‌توان پذیرفت که خداوند «رحمان» و «رحیم» و «حکیم» تکلیفی بر عهده‌ی انسان گذارد که او از سرنادانی و ستمگری ذاتی پذیرای آن شده باشد؟! تکلیفی که انسان را هرچه بیشتر در لُجْهِی جهل و ظلم فروبرد؟! در حالی که روح متن (قرآن) تعبیر دیگری را القا می‌کند: درواقع ظلوم و جهول بودن انسان علت حمل بار امانت است تا به این وسیله از ظلم و جهل رسته، ارتقای معنوی یافته و مقام شامخی را که سزاوار آن است، دریابد! امانتی که «اختیار» است و به تعبیر عرفا «عشق»، موجب می‌شود که انسان از ورطه‌ی نادانی به مأمن دانایی و از مهلکه‌ی ستمگری به مرتبه‌ی دادگری رسد. آدمی را که اختیار نیست و بهره‌ای از عشق نه، کی تواند به مقامی رسد که به قول سعدی، جبرئیل در برابر عظمتش پا واپس کشد و معترف به والا‌ئیش گوید:

اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

**مثال دوم:** در برخی از ترجمه‌ها و تفاسیر قرآن کریم می‌بینیم که واژه‌ی «زَنیم» در آیه‌ی: ﴿عَتَلْ يَدَكَ ذَٰلِكَ زَنِيمًا﴾ (نجم/۱۲) را «حرامزاده» و «زنزاده» معنی کرده‌اند! در حالی که این معنی هرگز با روح متن (قرآن) سازگار نیست زیرا اولاً مطابق تعالیم و الای اسلامی هرکس مسؤول اعمال خود است «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ»، پس حرامزاده بودن به دلیل عدم اراده و مداخله‌ی فرد موسوم به این نام، عیبی قابل سرزنش نیست که بزه‌کاران را به آن خوانند! ثانیاً: خداوند لطیف در آیه ۵ سوره احزاب فرزند خواندگانی را که پدر یا والدین شناخته شده ندارند - و چه بسا مولود زنا باشند! - برادران و یاران مؤمنین می‌نامد ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ اقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ﴾ تا مؤمنین بیاموزند: لفظ مقرون به جفای «حرامزاده» را برای سرزنش هیچ کس به کار نبرند!

از این دست مثال‌ها موارد فراوان دیگری وجود دارد، از جمله: ماجرای ارث بردن سلیمان از داود - علیهما السلام - و مسأله‌ی شگفت «کتک زدن زن ناشزه» که خواننده‌ی گرامی را به شرح آنهادر متن کتاب، ذیل واژه‌ی «وَرْت» و «ضَرْب» ارجاع می‌دهم.

### واژگان دخیل

بدیهی است که تمام زبان‌های دنیا همواره به دلیل تعامل و ارتباط‌های گوناگون از هم متأثر شده، واژگان و ترکیبات قابل توجهی را از همدیگر می‌پذیرند. طبعاً زبان عربی نیز از این قاعده مستثنی نیست. اهل این زبان صدها سال پیش از ظهور دین اسلام از یک سو به دلیل ارتباط در زمینه‌های گوناگون با تمدن‌ها و جوامعی از قبیل: ایران، روم، مصر و حبشه و از دیگر سو به خاطر عدم برخورداری از سه عامل مهم «تمدن پیشرفته»، «علوم و فنون» و «حکومت فراگیر و مقتدر» - که

در حفظ و ساخت واژگان زبان و ممانعت نسبی از ورود خیل بی شمار الفاظ بیگانه نقش غیر قابل انکاری دارند - ناگزیر از پذیرش بسیاری از کلمات و ترکیبات و اصطلاحات غیر عربی شدند؛ البته تعدادی از واژگان عربی نیز طی همان فرآیند و از همان زمان (پیش از اسلام)، به دیگر زبان‌ها راه یافته است.

نکته‌ی مهم این است که هیچ زبانی در روند تأثیر و تأثر واژگانی نه تنها آسیب نمی‌بیند، بلکه غنی‌تر و پربارتر می‌شود. و دیگر نکته این که: واژگان آنگاه که به زبانی دیگر وارد می‌شوند تا حد بسیار زیادی هویت آغازین خود را از دست می‌دهند؛ خصوصاً وقتی که تحت قواعد و ضوابط زبان میهمان قرار گیرند. من باب نمونه می‌توان به کلمه‌ی «فردوس» اشاره کرد؛ دکتر معین می‌نویسد: «این واژه‌ی پارسی در اوستا «پاری دیزه» آمده است که مرکب از (pairi) (محصور و مدور) و (daeza) (باغ) بوده است.» واژه‌ی مزبور ابتدا به زبان عبری راه یافته، سپس وارد زبان‌های دیگری مانند: آرامی، سریانی، یونانی، رومی و تقریباً همه‌ی زبان‌های اروپایی شده است، به طوری که در زبان عربی برای آن - مانند بسیاری دیگر از واژه‌های دخیل - جمع مکسر (فَرادیس) هم ساخته شده است!

همه‌ی اهل نظر در پذیرش وجود کلمات غیر عربی در قرآن متفق نیستند، برخی از ایشان مانند: امام شافعی<sup>۱</sup> محمد بن جریر طبری<sup>۲</sup> و امام فخر رازی<sup>۳</sup> - به جز اعلام - منکر وجود واژگان غیر عربی در قرآن هستند و بعضی دیگر بر وجود کلمات دخیل یا اصطلاحاً «مُعَرَّب» تصریح کرده، و حتی فهرست‌هایی از آنها را ارائه نموده‌اند؛ مانند: ابن حجر عسقلانی<sup>۴</sup>، سیوطی<sup>۵</sup>، زمخشری<sup>۶</sup> و راغب اصفهانی<sup>۷</sup>. مهمترین دلیلی که مخالفان وجود واژگان دخیل به آن استناد می‌کنند آیاتی از کلام الله مجید است، مانند: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ (یسف/۲) و ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ﴾ (فصلت/۴۴). اما - مبتنی بر مطالب پیشین - واقعیت این است که وجود لغات دخیل در یک زبان موجب نمی‌شود که آن را زبان غیر اصیل بدانیم، چنان که با وجود راه یافتن هزاران واژه از زبان‌های دیگر به زبان فارسی و استفاده‌ی گسترده از آنها در شعر و ادب و متون علمی، سبب نمی‌شود که مثلاً: گلستان سعدی و مثنوی مولوی را کتاب‌هایی به زبان فارسی تلقی نکنیم.

۱. محمد بن ادریس شافعی، الرسالة، ص ۴۱

۲. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۸۹

۳. برگرفته از: لغة القرآن لغة العرب المختارة، ص ۱۷، محمد روّاس قلعه جی

۴. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۱

۵. جلال الدین سیوطی، المتوکلّی، ص ۲۰

۶. جارالله محمود بن عمر زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۳۳۵ و ۳۶۳

۷. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۰۶ و ۴۳۴

دلیل دیگر مخالفان وجود واژگان دخیل این است که: اگر در قرآن کریم کلماتی غیر عربی وجود می‌داشت، دستاویزی می‌شد که معاندین در برابر تحدی قرآن بگویند: چون این کتاب با لغات غیر عربی آمیخته است، عربی اصیل نیست و ما به این دلیل نمی‌توانیم نظیر آن را بسازیم و ارائه دهیم! در پاسخ این مدعا می‌توان گفت: همهی سوره‌های قرآن در بردارنده‌ی واژه‌های غیر عربی نیستند، پس اگر معاندین توانایی معارضه با این کتاب آسمانی را داشتند، دست کم می‌بایست می‌توانستند نظیر سوره‌های کاملاً عربی را بسازند!

همچنان که پیشتر اشاره شد بسیاری از لغوتون فهرست‌هایی از الفاظ دخیل در قرآن کریم را ارائه داده‌اند. سیوطی در «الاتقان فی علوم القرآن» ایباتی شامل این دست از واژگان را از ابن السبکی، ابن حجر و از خود نیز بیان کرده است که از هر کدام دو بیت محض نمونه ذکر می‌شود:

ابن السبکی:

السلسیل وطی کورت ییم روم و طوبی و سجیل و کافور  
و زنجبیل و مشکاء سوادق استبرق صلوات سندس طور

ابن حجر:

و زدت حرم و مهمل و کنا العری والاب ثم الجبت مذکور  
وقطنا واناء ثم دارست یصهر منه مصهور

سیوطی:

و زدت یس و الرحمن مع ثم سینین شطرس البیت مشهور  
ثم الصراط و دری یحور و جان الیم مع الفطار مذکور

از میان محققین غیر اسلامی سیر آرتور جفری، قرآن پژوه و سامی‌شناس مشهور نیز در کتاب خود تحت عنوان (The foreign vocabulary of the Quran) (الفاظ بیگانه در قرآن)، متقن‌ترین تحقیق را به عمل آورده است. وی وجود سیصد و نوزده واژه‌ی دخیل را مورد بررسی قرار داده، معتقد است این تعداد از زبان‌های: فارسی، رومی، حبشی، هندی، سریانی، عبرانی، نبطی، قبطی، ترکی، زنگی و بربر وارد زبان عربی و سرانجام وارد قرآن کریم شده است.

### روش و چگونگی شرح واژگان:

۱- تمامی واژه‌های قرآن کریم بر اساس ریشه یا پایه واژه و مبنی بر «المعجم المفهرس» محمدفؤاد عبدالباقی، درج شده است.

۲- نظر به این که اصل اسامی و افعال، مصدر آنها است لذا شاهد هر واژه‌ای که در آیات به صورت «فعلی» به کار رفته باشد، به شکل و معنی مصدری آن نوشته شده است؛ مثلاً: ذیل ماده‌ی «خلص»، پیش از ذکر آیه‌ی شاهد «إِنَّا اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي» واژه‌ی «اخلاص» نوشته شده است.

۳- معنی اصلی و دیگرمعانی هرپایه واژه- در حد لزوم- کنار آن آمده است.

۴- شاخه‌واژه‌ها یا واژه‌های مشتق از پایه واژه، همراه با شواهد، به ترتیب شماره درج گردیده‌اند.

۵- گاهی به منظور مفهوم‌تر شدن معنی مصدری، همراه با مصادرعربی از همکردهایی چون: «کردن» و «شدن» استفاده شده است؛ مانند: محاصره (محاصره کردن)

۶- به منظور رعایت اختصار، تنها بخش مورد نظر آیات شاهد و ترجمه‌ی آنها نوشته شده است.

۷- جمع مذکر سالم و مؤنث سالم اسامی- به دلیل وضوح- به ندرت و به ضرورت ذکر گردیده است.

۸- وجه تسمیه‌ی هر «شاخه‌واژه» و تناسب آن با «پایه‌واژه» در صورت نامشخص بودن- مبتنی برمعانی لغت، پیام آیه، تأیید منطق و پذیرش فوق سلیم- بیان شده است.

۹- گاهی در تعیین مصادیق برخی از واژگان سعی براین بوده تا به روشی هرمونتیک گونه معنایی لطیف- و البته مرتبط با مفهوم قرآنی کلمه- ارائه گردد، مانند مفهوم ترکیب «اقامه‌ی صلاة»: واژه‌ی «اقامة» مصدر باب افعال و به معنی «بلند کردن است»- «صلاة» نیز- چنان که بسیاری از اهل لغت گویند- از «صلاء»، به معنی «آتش برافروخته» می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت: «اقامه‌ی صلاة» به معنی برافروختن آتش است، آتشی که نیستان «من» انسان را دربرمی‌گیرد، می‌سوزاند و از هرگونه آلودگی کبر و گناه می‌پالاید! ناری که از نور است و جان روشن‌کند! مجذوب علیشاه چه زیبا می‌گوید:

... نی به آتش گفت: کاین آشوب چیست؟ مرتورا زین سوختن مطلوب چیست؟

گفت آتش بی سبب نفروختم دعوی بی معنی ات را سوختم

زانکه می‌گفتی نیّم با صد نمود همچنان در بند خود بودی که بود



- ۱۰- گاهی بر حسب ضرورت توضیحی فراتر از معنی واژه - از حیث تفسیر، بلاغت، صرف و نحو، تاریخ و... - ارائه گردیده است.
- ۱۱- دخیل یا مُعَرَّب بودن واژه‌هایی مورد اشاره قرار گرفته است که بیشتر لغت شناسان بر آن اتفاق نظر دارند.
- ۱۲- چون هدف شرح و توضیح واژگان قرآن کریم می‌باشد، معانی متعدد لغات در صورت غیر مرتبط بودن، بررسی نشده است.
- ۱۳- به منظور پرهیز از حجیم شدن کتاب، نشانی مطالب مورد استفاده از منابع، در متن نیامده و تنها به آوردن فهرستی از آنها در پایان اکتفا گردید.